

در گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده دفاع مقدس مطرح شد

# امروز آبروی ادبیات ایران در سطح جهان ادبیات دفاع مقدس است

وزارت ارشاد و وزارت امور خارجه درباره نشر و معرفی ادبیات دفاع مقدس کوتاهی می‌کنند و عجیب است که اصلاً برنامه‌ای در این باره ندارند

نویسنده‌گی را به‌طور جدی از سال ۱۳۶۸ آغاز کرد؛ یعنی درست پس از پایان جنگ قلم را در دست گرفت. اولین کتابش که یک سال بعد به چاپ رسید، داستانی بود به نام «فر دا پسرم برمی‌گردد» کار نویسنده‌گی رفته رفته به مشغله اصلی‌اش تبدیل شد و هر سال یک یا دو کتاب نوشت. اما در کنار تألیف به کارهای مر تبعی مثل دبیری و دآوری جشنواره‌ها، برگزاری دوره‌های آموزش نویسندگی و انتشارات هم پرداخت که دبیری پنج دوره جشنواره رسول آفتاب، دبیری جایزه یوسف، قلم زرین و جشنواره ادبیات داستانی بسپج از جمله آنهاست. گفت‌وگوی «جوان» را با رحیم مخدومی نویسنده و ناشر نام آشنای دفاع مقدس می‌خوانید.

■ ■ ■

نویسنده‌گی درباره دفاع مقدس چیزی نیست که خیلی آنی اتفاق بیفتد. باید درون آدم یک حس نیاز به نوشتن درباره این موضوع وجود داشته باشد. چه شد که شما نویسنده شدید؟

از همان ابتدا گرایش هنری در من زیاد بود. از همین رو وارد خیلی از رشته‌های هنری شدم، از جمله تئاتر، شعر، سرود، خوشنویسی، نقاشی، کار یکتاور، فیلمسازی و نویسندگی. از میان آنها نویسندگی جسیبید به من و رهایم نکرد. شاید یکی از دلایلی تشویق‌ها و برخورد آدم‌های خوب این حوزه بود. در سال ۶۸ به تور دو انسان خوب و شایسته به نام مرتضی سرهنگی و هدایت‌الله یهودی افتادم. شاید اگر به این دو نفر بر نمی‌خورد الان مرا با رشته‌ای غیر از نویسندگی می‌شناختند.

**شغل اصلی و اول شما نویسندگی و انتشار کتاب‌های خودتان است. در حالی که اغلب نویسندگان شغل دومشان نویسندگی است، این کار را برای شما سخت نکرده است؟**

شغل اصلی بنده معلمی بود که بعد از ۳۱ سال کلاسداری بازنشسته شدم. در کنار تدریس به نویسندگی هم می‌پرداختم. در دهه سوم معلمی، انتشارات راه‌اندازی کردم. الان به دو کار نویسندگی و انتشارات می‌پردازم. سخت نیست با علاقه کار می‌کنم و احساس خستگی نمی‌کنم.

### زمان

رمان «برادر انگلستان» از سوی انتشارات سوره مهر برای چهارمین بار بازنشر و روانه کتابفروشی‌ها شد. این اثر که به قلم علی‌رضا قزوه نوشته شده، به روایت وقایع پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ تا روزهای پس از انقلاب می‌پردازد.

قزوه نامش با دنیسای شعر پیوند خورده است. سروده‌های او به خصوص با درونمایه‌های اعتراضی که پس از سال‌های جنگ منتشر شده، نام او را به عنوان یکی از شاعران صاحب سبک در ادبیات انقلاب اسلامی ثبت کرده است، اما قزوه در سال‌های اخیر نشان داده است که توانایی‌اش محدود به شعر نیست. از او تاکنون آثار متعددی در قالب سفرنامه‌نویسی، پژوهش و تصحیح نسخه نیز منتشر شده است.

### کتاب

**رفیع ب بودن جایگاه پیامبر اسلام در میان ما، نیاز به هیچ اثبات عقلی و ارجاع تاریخی و نگاه کلامی ندارد. هر روز در هنگام نماز، شهادت به پیامبری‌اش می‌دهیم. نام مقدسش پریسامدترین نامی است که مسلمانان برای فرزندانشان انتخاب می‌کنند، برای صلوات پراو و خاندانش، ثوابی عظیم در نظر گرفته شده است و اینها همه ابتدای عظمت پیامبر مهربانی است.**

■ ■ ■

با این حال، شناخت ما از پیامبر و حس ما در ایجاد یک نسبت انسانی با ایشان، دچار نوعی اوعجاج است. اوعجاجی که می‌توان آن را نوعی از حجاب نزدیکی دانست. همین تسمیمه کردن فرزندانمان به نام او، همین شهادت بر پیامبری در نماز، همین صلوات و درود بر او، گویی برای ما شرایطی را خلق کرده است که او را کامل و دقیق می‌شناسیم؛ اما این‌گونه نیست.

می‌توان با مطالعه کتاب‌های تاریخی که به بررسی زمانه و زندگی پیامبر مهربانی پرداخته‌اند، این حجاب‌علمی را تا حدی کم کرد اما باز هم اسیر زمان و مکان می‌شویم و ناتوان در ایجاد یک نسبت انسانی. این هنر و داستان است که حجاب زمان و مکان را برمی‌دارد و پیامبر را به ما نشان می‌دهد. «همانا

**کدام اثرتان را بیشتر از همه دوست دارید و چرا؟**
رمان نرگس را بیشتر دوست دارم، چون برگرفته از خاطرات دوران نوجوانی‌ام است.

**به نظر تان وضعیت آثار دفاع مقدسی چگونه است؟**
در مقایسه با موضوعات دیگر ادبیات خیلی خوب است و در مدت زمان کم هم رشد چشمگیری داشته برای این آبروی ادبیات ایران در سطح جهان ادبیات دفاع مقدس است. به این خاطر که مثل خود دفاع مقدس، با رویکردی جهادی و نگاهی اعتقادی تولد یافته و به بلوغ رسیده است.

**چندسالی است که آثاری در مورد شهدای سوره‌ای توسط نویسندگان جوان منتشر می‌شود نظر تان چیست؟**

خیلی خوب است. دو اتفاق امیدبخش در این مقوله

دیدم می‌شود. اول، رویش‌های نویسندگی در حوزه ادبیات مقاومت و دوم، شکافتن پوسته داخلی و ورود به عرصه بین‌المللی ادبیات مقاومت.

**به نظر تان چرا نتوانسته‌ایم دفاع مقدس را در حوزه ادبیات آنگونه که باید به دنیا معرفی کنیم؟**

وزارت ارشاد و وزارت امور خارجه در این امر مهم خیلی ضعیف عمل کرده‌اند. گویا اصلاً برنامه‌ای برای این مقوله ندارند. ۳۲ سال دولت در دست تنکر غیرانقلابی و غربگرا بود. هشت سال از دستشان خارج شد، هر آنچه توطئه از دستشان برمی‌آمد به خرج دادند تا دولت غیر جناح خودشان را به انحراف بکشانند. در مجموع می‌توان گفت هنوز دولتی انقلابی بر سر کار نیامده است که انتظار داشته باشیم در حوزه ادبیات در سطح جهان جهادی و انقلابی عمل کنیم.

## تلنگر تاریخی «برادر انگلستان»

او با انتشار «برادر انگلستان» نام خود را در زمره نویسندگان ادبیات انقلاب اسلامی نیز ثبت کرده است؛ اثری که به زعم برخی نویسندگان و منتقدان می‌تواند در میان برترین آثار داستانی ادبیات انقلاب یاد شود.

قیهرمان داستان با یک خواب ما را درگیر خود می‌کند. با قطاری که تنها او مسافرش است. مسافری که محکوم است ببیند و روایت کند و حالا حالا هم در قطار ماندنی است. او این رویا را پیوسته می‌بیند و بزیر بار به دوره‌های مختلف زندگی‌اش و حتی زندگی بزیر گترهایش سفر می‌کند و از حال و هوای آنها، ندغدغه‌هایشان و امید و آرزوهایشان ورنج‌هایشان می‌گوید.

## فرهنگی



**شما از ۱۷ سالگی در جبهه حضور داشته‌اید به نظر تان ادبیات دفاع مقدس توانسته حق مطلب را در مورد این موضوع ادا کند؟**

دفاع مقدس خیلی بزرگ است. سال‌های زیاد و ممارستی طولانی لازم است تا حق دفاع مقدس ادا شود. هر یک از عملیات‌ها، هر یک از رزمندگان و سرداران، همه و همه قابلیت پرداخت ادبی دارند. بعضی سوزها که تعدادشان کم نیست قابلیت تبدیل به سریال‌هایی قوی و طولانی دارند. انتظار نبوده که در این مدت کم حق دفاع مقدس را ادا کنیم. اما کارهای خوب فراوانی انجام شده است. اگرچه می‌شد کارهایی بیشتر و قوی‌تر انجام شود. **رهبر انقلاب خیلی سال است که روی مطالعه کتاب‌های رمان تأکید دارند و تقریظ‌نویسی ایشان هم در جهت ترویج**



در حوزه فرهنگی بر خلاف حوزه نظامی یک سردرگمی وجود دارد. یکی از دلایش این است که حوزه فرهنگ را به جای اینکه به اهلیش بسیارند، به سیاستمداران و نظامیان می‌سپارند. این است که ضعفاً این حوزه بر طرف نمی‌شود.

**این فرهنگ است. به نظر تان مسئولان چرا نتوانسته‌اند هنوز این فرهنگ را دست کم**

**بین بچه‌های مذهبی رواج دهند؟**
در حوزه فرهنگی برخلاف حوزه نظامی یک سردرگمی وجود دارد. یکی از دلایش این است که حوزه فرهنگ را به جای اینکه به اهلیش بسیارند، به سیاستمداران و نظامیان می‌سپارند. این است که هیچگاه ضعف این حوزه بر طرف نمی‌شود.

**به نظر می‌رسد یکی از معایب رسانه‌های انقلابی این شده که فقط کتابی را که رهبری تقریظ بنویسند ترویج می‌کنند در حالی که هدف رهبری ترویج کتابخوانی است و ایشان که شخص اول مملکت هستند نمی‌توانند همه کتاب‌ها را بخوانند. پیشنهاد شما در این عرصه چیست؟**

رهبران گروه‌های کوچک جامعه باید همان کاری را انجام دهند که رهبر معظم انقلاب انجام می‌دهد. یعنی کتاب بخوانند. کتاب معرفی کنند، تقریظ بنویسند، با نویسنده گفت‌وگو کنند و ظرفیت خود را برای ترویج فرهنگ کتابخوانی خرج کنند. این همان کاری است که حاج‌قاسم سلیمانی انجام می‌داد.

**جواب ترین خاطره‌ای که از دوران نویسندگی داشته‌اید چه بوده است؟**

اولین دیدار خصوصی با حضرت اقا که به نظرم سال ۷۱ بسیار شیرین و دلچسب و گیرا بود. چنان شارژمان کرد که دیگر قلم را بر زمین نگذاشتم.



از خودش بزرگتر است. به اعتقاد من هر کس که رمان‌خوان حرفه‌ای است باید این رمان را بخواند.

**تسنیم:** همچنین تکنیک‌های نگارشی و واکنش‌ها و دیالوگ‌های

علیرضا قزوه است. هنوز باور نمی‌کنم که این رمان را چطور نوشته‌اند؛ آدمی که رمان نمی‌خواند و کارش این نیست و ما بیشتر به عنوان شاعر می‌شناسیمش در اولین قدم رمانی نویسد به این درجه از موفقیت‌واز همه عجیب‌تر اینکه جفت و بست رمان کاملاً دقیق و اصولی است.

نثر رمان عالی است. یک هنر دیگر این رمان تعدد شخصیت‌هاست، بر خلاف بسیاری از نویسندگان که در رمانشان خیلی هنر کنند دو سه شخصیت را بیشتر نمی‌توانند برچسته کنند. این رمان بیشتر از ۳۰۰ شخصیت دارد که هر کدام مستقلند و خودشاند و هیچ کدامشان هم کلیشه نیستند. علیرضا قزوه اینطور که دارد پیش می‌رود آثارش

## چرا باید به سراغ «سه کاهن» رفت؟

**حضور ۳ کاهن ناشناس یهودی در غروب یکی از روزهای آمدنشان به قبیله سعدیه سر آغاز همه اتفاقات است**

ندارد اما ذهن و فکر حلیمه، شوشور، فرزندان‌ش و آن سه کاهن رنگین‌پوش را درگیر کرده است. نویسنده به خوبی توانسته است آتمسفر داستان را بی‌آنکه دستخوش کلیشه و شعارزدگی کند، حول محور پیامبر بچرخاند. چنانکه در آغاز و میانه و پایان داستان، خود را در پایان حجاز، خار در پای خلیده و ترسیده از حضور نزدیک کاهنان، چشم‌نگران می‌شویم. مبادا برای پیامبر اتفاق بدی بیفتد. حال آنکه حافظه تاریخی ما می‌گوید سنت الهی بر آن بود که تا زمان بعثت رسولش، او از هر گزند در امان بماند.

اما این ویژگی چگونه حاصل شده است؟ مجید قیصری در «سه کاهن» با کلماتی همچون جواهر برخورد کرده است. تک‌تک آنها را با طرفت، سمباده است. بهترین جای ممکن را برای آن در نظر گرفته است و این کار را نه فقط به نشانه قدرت‌نمایی داستانی که بخشی از پازل داستانی خود در نظر گرفته است. رسول خدا آتی بوده اما کلامی که بر او وحی می‌شد، اعجاز همیشگی بود. داستانی هم می‌کند و تناسبات هنری نیز بااصل داستان دارد. فحیم بودن رداشته باشد.

این زبان تاریخی، فقط ترکیبی از کلمات ازکارافتاده و کلیشه‌های رسانه‌ای نیست. زبانی است جاندار که

### نقد کتاب



نگاهی به داستان «...همین جاست!»

**آدمم برای قولی که داده بودم!**

**رامین جهان‌پور**

«پ» «دژ» و «سی» تا جایی که چشمانش کار می‌کند، این سه چیز وجود دارد. در کناره‌های دژ، نی و «جولان» روئیده است. سیم‌های خاردار و خورشیدی‌ها نیز لابه‌لای آنها دیده می‌شود... (صفحه ۹). داستان نیمه‌بلند «همین جاست» که توسط مهدی دهقان نیری نوشته شده و ناشر آن انتشارات صریح است، با پاراگرافی که خوانندید آغاز می‌شود. این داستان تراژدی، آخرین روزهای زندگی چند رزمنده دفاع مقدس را در لب مرز به تصویر می‌کشد. مهدی، حبیب، مسعود و داوود چهار رزمنده جوان و خوش‌روحیه‌ای هستند که برای شناسایی رفته‌اند و در درون یکی از دژهای لب مرز ایران و عراق گیر افتاده‌اند. دقیقاً داستان از جایی شروع می‌شود که آنها داخل دژ می‌سنگر گرفته‌اند که اطرافش پر از می‌های خنثی نشده است و از زمین و زمان به روی آنها گلوله می‌بارد و در زیر آماج حملات وحشتناک بعضی‌ها هستند. دشمن پایگاه آنها را رصد کرده و پشت سر هم خمپاره و نارنجک و گلوله تانک است که به طرف آنها سرازیر می‌شود. بدی اقبال اینجاست که گاهی هم احساس می‌کنند بعضی از شلیک‌ها از طرف نیروهای خودی است که به طرف عراقی‌ها نشانه می‌رود و در واقع قرار گرفتن در وسط خط مرزی بدشانسی بزرگی است که گریبانگیر آنها شده است. اما با این حال این چهار نفر دست از شوخی‌هایشان بر نمی‌دارند و در بدترین شرایط بحرانی و در زیر آتش سنگین دشمن که فاصله چندانی با آنها ندارد. با صحبت‌های شیرین و طنز آمیزشان، به هم روحیه می‌دهند. مسعود یکی از رزمنده‌هاست که عکاس است و دوربینش هم یک لحظه بیکار نمی‌ماند و در آن شرایط بحرانی با خوردنی‌های تمام مشغول عکس گرفتن از دوستانش است و بی‌توجه به اعتراض دوستانش چلیک، چلیک عکس می‌گیرد و لحظات را ثبت می‌کند. مهدی دیگر رزمنده دژ که دفترچه یادداشتی به همراه دارد علاوه بر اینکه از چهره دوستانش برتر می‌کشد گاهی هم ثانیه‌ها و لحظه‌ها را می‌گیرد. آنها همه‌گیر را به شوخی ماست‌فروش خطاب می‌کنند، می‌توان گفت که نویسنده ۲۴ ساعت از زندگی این چند رزمنده را مثل یک دوربین فیلمبرداری ثبت کرده است. اتفاقاً نثر و زاویه دید داستان هم سوم شخص و مضارع اخباری است و به شکل فیلمنامه نوشته شده است. «می‌رود، می‌افتد...» در آخرهای داستان آن چهار رزمنده به خاطر اینکه از تیررس شلیک‌های دشمن در امان بمانند مجبور می‌شوند به داخل چاله تانکی بروند که کنار دژ قرار دارد. آنها در آن شرایط سخت که حتی نمی‌توانند سرشان را از چاله تانک بیرون بیاورند، کنسروشان را هم با نوک سر نیزه باز می‌کنند و غذایی خوردند. حاجی نصرت که فرمانده آنهاست دژ دوم را ترک کرده و به همراه چند رزمنده دیگر به کمک آنها می‌آید اما مهدی به او می‌گوید که ما فعلاً به فرماندهی تونیاز نداریم و نباید به خاطر ما دژ دوم را ترک می‌کردی. چون امکان دارد به دست دشمن بیفتد. حاج‌نصرت با چشم‌های اشک‌آلود دوستانش را ترک می‌کند و می‌گوید که به زودی با تجهیزات و نیرو برمی‌گردد و مهدی به خاطر بلند کردن صدایش از او عذر خواهی می‌کند و این انگار آخرین مکالمه رزمنده‌ها با حاج نصرت است. حاج نصرت اما اسیر دشمن می‌شود و دیگر آنها را نمی‌بیند چون تانک‌های عراقی به آنها نزدیک می‌شوند و دشمن دژ را به تصرف درمی‌آورد. سال‌ها بعد حاج نصرت که دیگر جوان نیست به همراه گروه تفحص به سراغ همان چاله تانک می‌رود تا بپنجر آنها را در همان دژ پیدا کند. این خلاصه‌ای از داستان «همین جاست» بود. در اینکه نویسنده در این داستان سراسر ایجاز، خوب عمل کرده و مخاطب را با هوشمندی تا پاراگراف پایانی داستان همراه کرده هیچ شکی نیست.

همچنین تکنیک‌های نگارشی و واکنش‌ها و دیالوگ‌های شخصیت‌های داستان هم به خوبی در بدنه داستان تنیده شده و ضریبانتگ داستان هم تند است. اما سوآلی که پیش می‌آید این است که در طول این چند روزی که بچه‌ها در چاله تانک اسیرند چرا هیچ می‌سیم می‌در دست یکی از آنها نیست که با مرکز در تماس باشند و وضعیتشان را بگویند. چرا نیروهای ایرانی که آنها منتظرش هستند زودتر نمی‌رسند؟ و حداقل اگر دلیل منطقی برای قطع ارتباط رزمنده‌ها با مرکز فرماندهی بود باید نویسنده به آن اشاره کوتاهی می‌کرد. سناختار داستان متکی به ابهام است و همین ابهام داستان را از حالت کلیشه‌ای بیرون آورده و نویسنده علاوه بر اینکه نیم‌نگاهی به پیرنگ و موضوع داستان که شهادت غریبانه و غمگینانه چند جوان رزمنده است داشته؛ گوشه چشمی هم به تاکتیک‌های نگارشی و فرم‌گرایی داشته است. بی‌گمان داستان «همین جاست» را می‌توان یکی دیگر از داستان‌های ماندگار جنگ قلمداد کرد که با صمیمیت نوشته شده است. هر چند نویسنده به پاراگراف فلش‌یک به آینه‌د و بازگشت حاج نصرت بعد از سال‌ها به لب مرز؛ اول عجله به خرج داده و کل بازگشت او را در یک سطر خلاصه کرده است. بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای! اما پایان داستان را می‌زند... اول دوربین بیرون می‌آید و به دنبال آن بند دوربین و بعد اسکلت مچ دستی که بند دوربین را محکم گرفته است. حاج نصرت روی خاک می‌نشیند و می‌گوید: «بچه‌ها پاشین... من اومدم... برای قولی که داده بودم اومدم... پاشین...»